

فصل یازدهم: تاریخ و جنگ

جنگ یکی از عوامل ثابت و همیشگی تاریخ است و تمدن یا دموکراسی نتوانسته چیزی از آن بکاهد. در ۳۴۲۱ سال گذشته که تاریخ ثبت شده است، تنها در ۲۶۸ سال آن، جنگی اتفاق نیفتاده است و باقی سال‌ها شاهد جنگ بوده‌ایم. ما جنگ را هم اکنون، به عنوان شکل نهایی رقابت و انتخاب طبیعی میان گونه‌های انسان پذیرفته‌ایم. به گفته هراکلیتوس؛ جنگ یا رقابت، پدر همه چیز است، یعنی سرچشمه نیرومندی از ایده‌ها، اختراعات، نهادها و دولت‌هاست. صلح یک میانه‌روی ناپایدار است که ممکن است تنها با پذیرش برتری یا در حالت برابری قدرت حفظ شود.

علل جنگ با علل رقابت در میان افراد یکسان است: حس مال‌اندوزی، ستیزه‌جویی و غرور؛ جستجوی غذا، زمین، مواد، سوخت و آرزوی اربابی و سلطه. دولت همان غریزه‌ها و شعور ما را دارد؛ اما بدون محدودیت‌هایمان. فرد، در برابر تنگناهایی سرفروود می‌آورد که اخلاقیات و قوانین بر او تحمیل کرده‌اند و می‌پذیرد که گفتگو و مذاکره جایگزین جنگ و درگیری شود، چراکه دولت ضمانت می‌دهد از زندگی، دارایی و حقوق قانونی فرد محافظت کند. دولت، خود به هیچ مانع قابل توجهی اعتنا نمی‌کند؛ زیرا آن قدر نیرومند است که بتواند با هرگونه مخالفتی در برابر اراده‌اش مبارزه کند یا به این دلیل که هیچ ابردولتی وجود ندارد که حمایت‌های اساسی به آن ارائه دهد و هیچ قانون و نظام اخلاقی بین‌المللی نیز وجود ندارد که از قدرتی کاری و قابل اجرا بهره‌مند باشد.

در هر فرد، این غرور است که باعث می‌شود نیرویی بسیار برای رقابت‌ها و سبقت‌جویی‌های زندگی به دست آورد؛ در دولت‌ها نیز، ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) نیروی فراوانی به آنها در سیاست و جنگ می‌دهد. هنگامی که ایالات اروپا خود را از سلطه و حمایت پاپ‌ها رها کرد، هرکشور، ملی‌گرایی را به عنوان مکملی برای ارتش و نیروی دریایی خود تقویت کرد. اگر هر دولت مبارزه با کشوری خاص را پیش‌بینی می‌کرد، بیزاری از آن کشور را در میان مردمش برمی‌انگیخت و در حالی که خودش به صلح و دوستی پافشاری می‌کرد، با دادن شعارهایی، آن بیزاری را به اوج می‌رساند.

این‌گونه خدمت جنگ اجباری با ایجاد ترس و بیزاری در میان ملت‌ها، تنها در سخت‌ترین و مهم‌ترین جنگ‌ها اتفاق می‌افتاد و در میان جنگ‌های مذهبی ۱ سده شانزدهم در اروپا و جنگ‌های انقلاب فرانسه به ندرت دیده شد. در این میان، مردم کشورهای درحال جنگ اجازه پیدا کردند که به دستاوردها و تمدن یکدیگر احترام بگذارند؛ در حالی که فرانسه در جنگ با انگلستان بود، مردم انگلیس بدون خطر و در سلامت به فرانسه سفر می‌کردند و در حالی که فرانسوی‌ها با فردریک کبیر، در جنگ هفت‌ساله ۲ بودند، همواره به ستایش یکدیگر می‌پرداختند. در سده هفدهم و هجدهم، جنگ، بیشتر میان طبقه اشراف بود تا مردم. در سده بیستم، پیشرفت ارتباطات، حمل و نقل، سلاح‌های جنگی و ابزار تلقین فکری، جنگ را به مبارزه میان مردم کشید، یعنی افزون بر مبارزان، غیرنظامیان هم قربانی جنگ شدند و پیروزی به وسیله از بین بردن کامل اموال و زندگی مردم به دست می‌آمد. همچنین جنگ می‌تواند صدها سال تلاش انسان برای ساختن شهرها، خلق هنر و توسعه عادات تمدن را نابود کند و نیز،

۱. Religious wars. جنگ‌هایی که در فرانسه از سال ۱۵۶۲ تا سال ۱۵۹۸ میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها اتفاق افتاد.

۲. Seven Years' War. جنگ‌هایی که در آن پروس و انگلستان کشورهای فرانسه، اتریش، روسیه، سوئد و ساکسونی را شکست دادند.

جنگ دفاعی نجات‌بخش، سبب گسترش علم و فناوری می‌شود که اگر اختراعات مرگ‌آفرین در فقر و بی‌تمدنی عالم‌گیر فراموش نشوند، در آینده ممکن است باعث توسعه دستاوردهای مادی در دوران صلح گردند.

در هر سده، ژنرال‌ها و فرمانروایان (به استثنای موارد نادر مانند آشوکا و آگوستوس) بی‌میلی و بی‌زاری همراه با ترسِ فلاسفه از جنگ را مسخره می‌کردند. در پردازش نظامی تاریخ، جنگ، داور نهایی است و به جز افراد نادان و ساده‌لوح، همه، آن را به عنوان امری طبیعی و ضروری پذیرفته‌اند. جز پیروزی شارل مارتل ۲ در تور ۳ چه چیز (در سال ۷۳۲) از مسلمان شدن مردم فرانسه و اسپانیا جلوگیری کرد؟ چه اتفاقی بر سر میراث باستانی ما می‌افتاد اگر در برابر حمله مغول‌ها و تاتارها حمایت نشده بودیم؟ ما می‌خندیم به ژنرال‌هایی که در رختخوابشان می‌میزند (و فراموش می‌کنیم که زنده‌شان بهتر از مرده‌شان است)؛ اما وقتی که به هیتلریا چنگیزخان تبدیل شوند، مجسمه‌هایشان را می‌سازیم. (به گفته ژنرال) تأسف بر انگیز است که بسیاری از مردان جوان ما در نبردها کشته می‌شوند؛ اما از آن تأسف بر انگیزترین است که جوانان را بیشتر در تصادفات ازدست می‌دهیم، نه در جنگ و بسیاری از آنها به دلیل نداشتن تربیت درست، آشوب و فساد به راه می‌اندازند، چون برای خوی جنگ جو، ماجراجو و فروخورده و روزمرگی‌های کسل‌کننده‌شان، به راه‌گزینی نیاز دارند؛ اگر قرار است این جوان‌ها دیریا زود بمیرند، چرا این امکان را به آنها ندهیم که برای کشورشان در نبرد و با تجلی افتخار بمیرند؟ حتی یک فیلسوف هم، اگر تاریخ را بداند، اعتراف خواهد کرد که صلح طولانی ممکن است موجب تضعیف روحیه نظامی یک ملت شود، چنان که تا سرحد مرگ آنها را ناتوان می‌کند. در حال حاضر، به دلیل ناکارآمدی

۱. Ashoka، از شاهان هندوستان و معتقد به آیین بودایی و ترویج‌دهنده آن.

۲. Charles Martel، کاخ سالارو دوک فرانک‌ها.

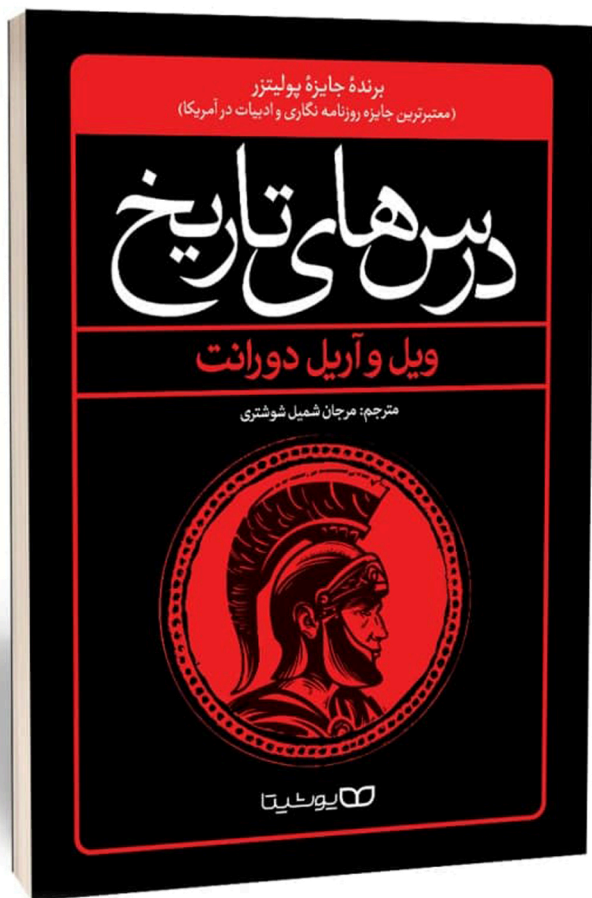
۳. Tours، شهری در مرکز فرانسه.

قانون و گرایش‌های بین‌ملت‌ها، هرملتی باید در هر لحظه آماده دفاع از خود باشد و هنگامی که منافع اصلی‌اش در خطر است، باید بتواند از هر وسیله‌ای که برای بقای خود ضروری می‌داند، استفاده کند. هنگامی که سخن از حفظ جان در میان باشد، آن‌ده فرمان مذهبی که دستورات یهوه به موسی است، باید ناگفته باقی بماند.

(ژنرال سخنانش را ادامه می‌دهد و می‌گوید) روشن است که آمریکا باید امروز وظیفه‌ای را به عهده بگیرد که انگلیس کبیر در سده نوزدهم به بهترین شکل انجام داد و آن، چیزی نیست جز، حفاظت از تمدن غربی در مواجهه با خطر خارجی. دولت‌های کمونیست که به سلاح‌های جدید و میزان بالای تولد در پیران کشور مجهز است، بارها اعلام کرده که برای از بین بردن اقتصاد و استقلال کشورهای غیر کمونیست مصمم است. ملت‌های جوان، با وجود شور و اشتیاق نسبت به انقلاب صنعتی که به آنها ثروت اقتصادی و قدرت نظامی می‌دهد، زیر فشار سرعت صنعتی شدن روسیه با مدیریت دولتی قرار دارند؛ سرمایه‌داری غرب ممکن است در پایان کار، سودمندتر باشد؛ اما به نظر می‌رسد که در رشد و توسعه کندتر است؛ حاکمان جدید که برای کنترل منابع و نیروی انسانی کشورشان مشتاق هستند، به احتمال زیاد، طعمه تبلیغات، نفوذ و خرابکاری طرفداران کمونیست می‌شوند. پیش از آنکه به طور تقریبی همه آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی زیر نظر رهبری کمونیست قرار بگیرد و تا زمانی که جلوی این روند پیشروی و گسترش گرفته نشود، تنها، بحث بر سر زمان لازم برای این پیشروی خواهد بود و استرالیا، نیوزلند، آمریکای شمالی و اروپای غربی از هر سو در محاصره دشمنان قرار خواهد گرفت. تأثیر چنین شرایطی را بر روی ژاپن، فیلیپین و هند و بر حزب مقتدر کمونیست ایتالیا در ذهنتان مجسم کنید؛ تأثیر پیروزی حزب کمونیست در ایتالیا را بر روی جنبش کمونیستی در فرانسه تصور کنید.

بریتانیای کبیر، اسکانندیناوی، هلند و آلمان غربی به‌گونه‌ای باورنکردنی در چنگ یک قاره بزرگ کمونیستی قرار خواهد گرفت. آیا آمریکای شمالی که اکنون در اوج قدرت است، ناگزیر چنین آینده‌ای را می‌پذیرد، آن را به مرزهای کشورش می‌کشد و اجازه می‌دهد کشورش در محاصره کشورهای ستیزه‌جویی قرار گیرد که دسترسی آنها را به مواد و بازارها کنترل می‌کند و آن را وادارد که مانند محاصره‌شدگان، از دشمنان خود پیروی کند و حکومت دیکتاتوری ایجاد می‌کند که در هر مرحله‌ای از زندگی، آزاد و محرک دولتش باشد؟ آیا رهبران آمریکا تنها باید، ناخشنودی این نسل خوش‌گذران را برای رویارویی با چنین مسأله بزرگی در نظر بگیرند یا باید بدانند که نسل‌های آینده آمریکا آرزو خواهند کرد که ای کاش آنها این کار را انجام داده بودند؟ آیا عاقلانه‌ترین است که خیلی زود با دشمن نبرد کنیم، جنگ را به خاک کشور بیگانه بکشیم و اگر لازم باشد، جان صدها هزار آمریکایی و شاید میلیون‌ها نفر از مردم غیرنظامی را به خطر بیندازیم؛ اما دولت آمریکا را آزاد بگذاریم تا زندگی خود را در امنیت و آزادی ادامه دهد؟ آیا این یک سیاست دوراندیشانه نیست که به هیچ عنوان با درس‌های تاریخ مطابقت ندارد؟

فیلسوف پاسخ می‌دهد: بله این چنین است و نتایج مخرب آن با تاریخ هماهنگ خواهد بود؛ با این تفاوت که این نتایج متناسب با افزایش تعداد و تحرک نیروهای درگیر و قدرت ویرانگری نظیر سلاح‌های مورد استفاده، چندین برابر خواهد شد. اما در این میان، چیزی بزرگ‌تر از تاریخ وجود دارد. در جایی و در زمانی، به نام انسانیت، باید هزاران رسم بد را به چالش بکشیم و آن قدر بی‌پروا باشیم که مانند پادشاه بودایی (آشوکا)، قانون طلایی را برای ملت‌ها پیاده کنیم (۲۶۲ ق. م.)، ۶۰ یا دست‌کم همان کاری را انجام دهیم که آگوستوس انجام داد و از تیبریوس خواست تا از حمله بعدی به آلمان



خرید این اثر از سایت

YUSHITA.COM

یوشیتا

✉ INFO@YUSHITA.COM ☎ ۰۲۵-۳۲۶۱۷۲۳۷ 📱 @YUSHITAPUB